



## سال است در قرنطینه خانگی هستم

روایت تلخ مادری جانباز  
که ۲ دختر شیمیایی  
و یک دختر شهید دارد  
از بمباران سردشت  
و حضور در دادگاه لاهه

مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

خانم معلم، خودش را برای شروع تعطیلات تابستانی آماده کرده بود. تنها ۷ روز از شروع تیرماه در سال ۶۶ گذشته بود و خانم فریده شافعی در حالی که تنها ۲۷ سال داشت، تصمیم گرفت تا همراه ۳ دخترش برای صرف عصرانه به خانه خواهرش برود. شبنم ۷ ساله، شهلا ۳ ساله و ناهید ۲ ساله، سرخوش از این تصمیم مادر با او همراه شده بودند و هنوز نیم ساعت از حضورشان در خانه خاله نگذشته بود که صدای انفجار در گوش‌شان پیچید اما این چیز جدیدی برای آن‌ها نبود! از شروع جنگ تحمیلی چندین سال گذشته بود و صدای انفجارها از فاصله دور در مرزهای کشور هر روز به گوش می‌رسید و بارها و بارها، سردشت هم مورد حملات هوایی قرار گرفته بود. اما این حمله، یکی از وحشیانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین اقدام‌های نظامی رژیم بعث در جنگ تحمیلی بود. بمباران شیمیایی سردشت توسط صدام با حمایت برخی کشورهای غربی، خانواده‌های زیادی را داغدار کرد که خانواده خانم شافعی یکی از آن‌هاست. به بهانه ۸ تیر، روز مبارزه با سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و یک روز بعد از سالروز ماجرای تلخ بمباران شیمیایی سردشت با مادری گفت‌وگو کردیم که از نزدیک شاهد این ماجرا بوده و حالا نه تنها خودش یک جانباز شیمیایی ۷۰ درصد است، که یکی از دخترانش در همان روز‌ها شهید شده و دو دختر دیگرش هم جانباز شیمیایی ۶۰ و ۴۰ درصد هستند.



## هنوز درگیر عوارض آن اتفاق هستیم

به خانم شافعی می‌گوییم که دیر و سالروز بمباران شیمیایی سردشت بود. یادآوری آن روز و اتفاقاتش برای تان سخت نیست و می‌گوید: «خدا شاهد است که من هر سال، از چند روز قبل از ۷ تیر تا چند روز بعدش، اشک‌هایم سرازیر می‌شود. من یک مادر ۲۷ ساله بودم تا ۲ دختر. خودتان تصور کنید، اتفاقی که در آن روز برآیم افتاد چقدر تلخ و دردناک بوده است. من هر بار که خاطرات آن روز یاد می‌آید، ۱۰۰ سال پیر می‌شوم. اصلاً مگر می‌شود خاطرات آن روز یادم برود؟ از آن وقت تا امروز حتی یک ساعت نبوده که آب خوش از گلوئی من بچیه‌هایم پایین برود. از آن روز تا امروز با یک سرماخوردگی کوچک، آن قدر عذاب و درد کشیدیم که غیرقابل توصیف است. شب‌ها خواب راحت نداریم و صبح‌ها مشکلات متعدد جسمی و روانی. آن روز بدترین کابوس زندگی ما بود و خط پایانی هم برای آن اتفاق و عوارضش وجود ندارد.»

## هول شدیم و به جای ر فتن به مناطق مرتفع، ر فتم زیر زمین!

اهالی سردشت می‌گویند که آن روز‌ها مزه‌هایی در باره احتمال استفاده رژیم صدام از سلاح شیمیایی برای حمله بوده است ولی هیچ فردی اهمیت زیادی به آن نمی‌داده و کسی باور نمی‌کرده که مردم بی‌گناه مورد چنین حمله ناچوانمرانه‌ای قرار بگیرند. خانم شافعی در این باره می‌گوید: «دقیقاً همین‌طور بود. ساعت حدود ۵ بعد از ظهر بود که ناگهان صدای پرواز هواپیماهای جنگنده به گوش رسید. مردم ترسیدند و کودکان شروع به گریه کردند اما پیش از آن که کسی بتواند کاری کند، هواپیماها بمب‌های خود را فرو ریختند. بعد هم صدای انفجار چندین بمب در فضای پیچید و شیشه‌خانه‌ها شکست. زمانی که بمب‌ها افتاد، همه خیلی ترسیده بودند. مردم سردشت به بمباران معمولی عادت داشتند، ولی هیچ کس انتظار حمله شیمیایی را نداشت. طبق عادت همه مردم برای آن که در امان باشند به زیر زمین‌ها رفتند تا پناه بگیرند. در جزوه‌هایی که قبلاً از سوی دولت پخش شده بود، گفته بودند که در صورت انجام حمله شیمیایی به مناطق مرتفع بروید ولی ما از شدت ترس نمی‌توانستیم کاری کنیم. برای همین همگی به زیر زمین پناه بردیم! اما این کار کاملاً اشتباه بود. گاز خردل که از هواستگین‌تر است به سمت پایین حرکت می‌کند و به همین دلیل در زیر زمین مقدار زیادی از گاز جمع شده بود. بعد از استنشاق گاز خردل، کم‌کم من و دخترانم شروع به سرفه کردیم، چشم‌ها و پوست‌مان شروع به سوزش کرد و دیدمان تاری شد. در آن لحظات تلخ، به دنبال راهی برای کمک یا نجات آن‌ها بودیم. با کمی آب که در زیر زمین وجود داشت، صورت آن‌ها را شستیم ولی دیگر دیر شده بود و گاز خردل تاثیر خود را گذاشته بود، هر چند همین کار یعنی آب‌زدن به چشم‌هایشان معجزه کرد و مانع نابینا شدن‌شان شد.»

## خودم از داخل می‌سوختم اما تحمل گریه‌های بچه‌هایم را نداشتم

عوارض گاز خردل معمولاً بعد از حدود دو ساعت بروز می‌کند، به تدریج بدتر و عوارض وخیم‌تر ظاهر می‌شود. این جانباز شیمیایی ۷۰ درصد در این باره می‌گوید: «بعد از آن اتفاق، شوهرم سریعاً دنبال ما آمد و ما را به خانه خودمان برد. بعد از ۲ ساعت، دیگر نمی‌توانستم چشمانم را باز کنم. انگار چشمانم از داخل می‌سوختند. دخترانم هم در زیادی داشتند و گریه می‌کردند. وضعیت ناهید از همه بدتر بود. او خیلی کوچک بود و نمی‌دانست چه اتفاقی افتاده است و فقط گریه می‌کرد. حال خودم اصلاً خوب نبود اما من تحمل گریه آن‌ها را نداشتم. یاد هست که روی پوست‌شان به سرعت تاول‌های بزرگ و در دناکی ایجاد شد و تنفس‌شان دشوار تر و حالت تهوع شدیدشان شروع شد. سریع آن‌ها را به بیمارستانی در تبریز رساندیم اما بیمارستان بی‌نهایت شلوغ بود و امکان‌اتش نا کافی.»

## دختر ۲ ساله‌ام در مر احل ابتدایی در مان شهید شد

۷ تیر ۱۳۶۶ هیچ‌گاه از ذهن مردم سردشت پاک نخواهد شد. در آن بعد از ظهر، ۴ بمب شیمیایی که هر کدام محتوی ۲۵۰ کیلوگرم خردل گوگردی بودند در مناطق پر جمعیت این شهر ۱۲ هزار نفری فرو آمدند. بیش از ۸ هزار نفر در همان لحظه در معرض گاز خردل قرار گرفتند. در ساعات اولیه بعد از حمله ۲۰ نفر شهید شدند. در روزهای بعد هم حدود صد نفر دیگر در اثر آسیب‌های وارده شده به شهادت رسیدند. از ۴۵۰۰ نفری که به خدمات پزشکی تخصصی نیاز پیدا کردند، ۶۰۰ نفر را با هواپیما به تهران منتقل کردند. خانم شافعی و دخترانش هم در این دسته بودند. او در باره شروع مر احل درمانی خودش و دخترانش می‌گوید: «منی توانم بگویم وقتی صدای فریادها و گریه‌ها را موقع درمان سوختگی‌هایم شنیدم چه حسی داشتم. من در تخت کناری او دراز کشیده بودم، در حالی که حتی نمی‌توانستم او را ببینم، تنها صدای گریه‌اش را می‌شنیدم و کمکی از من بر نمی‌آمد. می‌توانید تصور کنید مادر در این زمان چه حالی دارد؟ روز ۴ از بستری شدن من و ۲ دخترم در بیمارستان می‌گذشت اما هر بار از ناهید خبر می‌گرفتم، شوهرم از پاسخ دادن طفره می‌رفت که بعداً متوجه شدم در همان روز‌های ابتدایی شروع در مان، شهید شده است.»

## بعضی از اطرافیان مان تصور می‌کردند که شیمیایی، واگیر دار است

خانم شافعی درباره دوره نوجوانی دختر هایش و در دسرهایی که به خاطر شیمیایی بودن برایشان ایجاد شده هم می‌گوید: «در آن روز‌ها، شهلا و شبنم از مدرسه دوری می‌کردند و نمی‌توانستند همپای دیگر دوستان‌شان بازی کنند چرا که بچه‌ها وقتی متوجه شیمیایی بودن شهلا و شبنم می‌شدند از آن‌ها فاصله می‌گرفتند و فکر می‌کردند آن‌ها به بیماری واگیر داری مبتلا هستند. بدترش این که بعضی از پدر و مادر هانیز، چنین تصوراتی داشتند. این راهم بگویم که اکنون دختر هایم از دواج کردند و دارای فرزند هستند. هنوز هم باور نمی‌کنم که خداوند این گونه به من قدرت داد که نتوانستم آن‌ها را به زندگی بازگردانم.»

## ۲ سرطان، مشکلات بینایی، ریه، معده، اعصاب و ...

بعضی‌ها تصور می‌کنند که تنها مشکل جانبازان شیمیایی این است که برای یک‌نفس کشیدن ساده، جان‌شان بالا می‌آید اما این کمترین درد چنین جانبازهایی است. خانم شافعی با این مقدمه می‌گوید: «عوارض بمباران شیمیایی سردشت در سال‌های اخیر، بیشتر و بیشتر شده است. الان یکی از چشم‌هایم کلانابیناست. ۱۰ سال قبل متوجه سرطان رحم شدم و سال گذشته نیز سرطان سینه گرفتم. از سال ۹۲ شیمی در مان می‌شوم. افراد عادی با ۵ جلسه شیمی در مان می‌ماد و ای شوندولی من به دلیل مشکلات ناشی از شیمیایی، طی ۱۲ جلسه شیمی در مان می‌شدم. همین جمعه‌ای هم که گذشت، رفته بودم برای جلسه شیمی در مان و این روز‌ها اصلاً حالم خوب نیست. چند وقت پیش از د کترم که یکی از بهترین جراحان کشور است، پرسیدم که من به همه مواردی که شما گفتید، توجه کردم. ورزش می‌کردم، پیاده‌روی ثابت داشتم، تغذیه‌ام را رعایت می‌کردم... اما چرا با این همه بیماری دست و پنجه نرم می‌کنم؟ خیلی شفاف گفت که تقریباً همه عوارضی که شمار د این سال‌ها تجربه کردی، مربوط به همان شیمیایی شدت است. من به خاطر ریه‌ام، دو بار عمل سنگین داشتم. این راهم بگویم که عوارض شیمیایی شدن فقط مشکلات ریوی نیست. تقریباً همه جانبازان شیمیایی، مشکلات اعصاب و روان و مشکلات جسمی هم دارند و در انجام فعالیت‌های روزانه‌شان نیز عاجز هستند. من تا حالا چندین بار چشم‌م را عمل کردم حتی پیوند قر نیه هم انجام دادم اما هنوز چشمانم، دید خوبی ندارد. روز به روز هم شرایطم بدتر می‌شود. مشکل معده هم دارم. طبیعتاً هر چه سن بالاتر می‌رود، چون جسم انسان ضعیف‌تر می‌شود، عوارض این مشکل پر در دسر تر می‌شود.»

## این روز‌های کرو نایی در خانه تنهای تنها هستم

خانم شافعی درباره شرایط این روز هایش به‌ویژه به خاطر کرونا و مشکلات ریوی که دارد، از دیدن همه حتی فرزندانش محروم شده و دلش برای یک پیاده‌روی تنگ شده و می‌گوید: «من و دخترانم تا قبل از آمدن کرونا هم خیلی کم بیرون می‌رفتیم، خیلی کم. اگر الان مردم چند ماهی است که قرنطینه خانگی را تجربه می‌کنند، من و دخترانم از سال ۶۶ در قرنطینه خانگی هستیم. با این حال و از زمانی که کرونا آمده فقط برای شیمی در مان و مراجعه به پزشک از خانه خارج می‌شوم و بقیه مدت را در خانه هستم. د کتر ها هم گفته‌اند با توجه به مشکلاتم، به هیچ وجه نباید از خانه بیرون بروم. این روز‌ها، تنهای تنها هستم. به خاطر وضعیت چشم‌هایم، حتی نمی‌توانم مطالعه کنم که یکی از علاقه‌مندی‌هایم است. تا قبل از کرونا، پرستار داشتم اما بعد از این بیماری، به او هم گفتم که دیگر نباید چون او جاهای دیگر می‌رود و می‌ترسم که ناقل این ویروس باشد.»



خانم شافعی و دخترانش در بیمارستان

## دادگاه لاهه حق را به ماداد اما آمریکا حاشا کرد

سال ۹۰ بود که خانم شافعی و چند جانباز شیمیایی به نمایندگی و برای حمایت از دیگر جانبازان به دادگاه لاهه رفتند. این جانباز شیمیایی ۷۰ درصد در این باره می‌گوید: «من از سردشت در این جمع بودم و جانبازان دیگری هم از کرمانشاه، شیراز و تهران آمده بودند و قرار بود جانبازان بمباران سردشت محکوم شوند. هر ساله گروهی از جانبازان شیمیایی به خارج از کشور می‌روند و یک همایش بزرگ در ساختمان سازمان منع گسترش سلاح‌های شیمیایی تشکیل می‌دهند. در دادگاه لاهه، حق را به ما دادند و حتی ضرورت پرداخت غرامت هم تصویب شد اما خودتان می‌دانید که آن‌ها چقدر راحت، حق را ناحق می‌کنند. از این ماجرا هم چشم‌پوشی کردند و بعد دیگر خبری نشد. آن وقت یادم هست که قاضی گفت برای ما اثبات شده که حق با شماست و آمریکا و آلمان و... در این ماجرا نقش داشته‌اند اما بعد حاشا کردند و ما را از حق خودمان بی‌نصیب کردند.»

## ز نان شیمیایی بیشتر از مردان به حمایت نیاز دارند

داستان زندگی خانم شافعی، داستان زنان مظلوم بسیاری است که از عوارض ناشی از حملات شیمیایی رنج برده اما این روز‌ها احساس می‌کنند که فراموش شده‌اند. او به عنوان یک زن قربانی سلاح‌های شیمیایی می‌گوید: «زنان نسبت به مردان به حمایت بیشتری نیاز دارند، به‌ویژه به حمایت‌های روحی. وضعیت برای زنانی که دچار مصدومیت شیمیایی شده‌اند، آسان نیست. وضعیت برای مردان متفاوت است. آنان خودشان خواستند که به جنگ بروند و خودشان را برای خطرات آماده کرده بودند، ولی ما نه. یک زن در جامعه ایرانی وظایف مهمی مثل مراقبت از کودکان و کمک به درس آن‌ها، آشپزی و خرید و در کل اداره خانه را بر عهده دار اما من به عنوان یک جانباز شیمیایی، قدرت انجام بسیاری از این کارها را نداشتم و این درد کمی نیست و کمتر فردی، من را در کم می‌کند.»

## مشکل دار و داریم

خانم شافعی به عنوان سخن‌پایانی، ضمن انتقاد از بعضی رسانه‌ها که فقط در چنین روز هایی به فکر گفت و گویا جانبازان شیمیایی و رساندن صدایشان به مردم می‌افتند، می‌گوید: «این چند نکته را هم می‌گویم که شاید چاپ نکنید اما من از شما دلگیر نیستم، از رسانه‌ها دلگیر نیستم که فقط در همین روز‌های نزدیک به هفت تیر به مثال من برای مصاحبه زنگ می‌زنند. باز خوانی خاطرات این روز، در همین حد هم خوب است چون یادآوری آن روز و اتفاقاتش حتی برای یک بار هم که شده در سال، لازم است. اما کمک‌های بنیاد به ما بسیار ناچیز است و از بنیاد نا را احتتم. الان بعضی از قرص‌هایی که پزشک‌ها می‌گویند برای من ضروری است، در بازار پیدا نمی‌کنم، روزی ۱۰ بار به بنیاد در تهران زنگ می‌زنم اما هیچ فردی پاسخ‌گو نیست. بیمه‌مان هم خیلی ضعیف عمل می‌کند. مشکل دار و داریم. آیا مسئولان نمی‌دانند که هر چقدر دار و هارا کمتر به ما برسانند، مشکلات ما بیشتر می‌شود و بعد خودشان بیشتر اذیت خواهند شد؟ این است مشکلات ما. امیدوارم صدای ما را به گوش مسئولان برسانید.»

